

نامه دکتر یزدی به آقای موسوی اردبیلی در مورد مطالب ایشان

مندرج در روزنامه جمهوری اسلامی

جناب آقای حاج سید عبدالکریم موسوی اردبیلی

با سلام و با آرزوی توفیق جلب رضای حق و خدمت به ایران و اسلام در روزنامه جمهوری اسلام مورخ ۷۷/۳/۲۱ مطلبی به نقل از جنابعالی خواندم که حاوی انتقاد درباره مقاله‌ای از اینجانب بود که در شماره‌های ۸۰ و ۸۱ روزنامه جامعه مورخ ۱۱ و ۱۲ خردادماه تحت عنوان: «یکسویه‌نگری تاریخی و بی‌انصافی در حق روشنفکران» درج شده بود.

از این که مقاله‌ها را با دقت خوانده‌اید و یک چنین انتقادی را بر آن وارد دانسته و توصیه‌هایی هم کرده‌اید، خوشحال و امیدوار شدم. اما لازم دیدم چند نکته‌ای را متذکر شوم:

۱- گفته‌اید: «از این که در یکی از روزنامه‌ها به بزرگانی چون اصفهانی، نائینی و حائری تهمت حمایت از پهلوی زده شده و به آنان اهانت کردند، چند شب خوابم نبرده است. چرا عده‌ای به خود جرأت می‌دهند به چنین شخصیت‌هایی اهانت کنند؟ چرا تاریخ نامه آنان را یادآور نمی‌شوند که مربوط به زمانی است که پهلوی اول در بین مردم به عنوان پدر ملت یا ناجی خوانده می‌شد و هنوز چهره واقعی خود را برملا نکرده بود؟»

نکته اول: آیا در منطق جنابعالی بیان یک واقعیت تاریخی، تهمت و اهانت تلقی می‌شود؟ خصوصاً که خود شما چند سطر بعد اعتراف نموده‌اید که نامه‌هایی از طرف آن بزرگواران نوشته شده است. اگر چه مدعی شده‌اید که این نامه‌ها مربوط به دوران محبوبیت پهلوی اول می‌باشد نه زمانی که او رسوا شده بود. نکته دوم: از این که خواندن مقاله مورد بحث موجب چند شب بی‌خوابی شما شده است، متأسم. من چنین قصدی نداشتم. اما بیان شما مرا وادار ساخت تا از خود بپرسم، شما که برای یک امر انجام شده تاریخی آن چنان ناراحت می‌شوید که چند شب خوابتان نمی‌برد، در دوران ریاست قوه قضائیه چگونه می‌توانسته‌اید بخوابید؟ شما سالها رئیس پراقتدار قوه قضائیه، آن هم در یک دوران پرتلاطم و پرماجرا بوده‌اید و انواع و اقسام دادگاهها و محاکمات زیر نظر و مسئولیت شما انجام می‌شده است؛ در حالی که قوه قضائیه به موجب قانون اساسی مسئول پشتیبانی حقوق فردی و اجتماعی، مسئول تحقق بخشیدن به عدالت و موظف به نظارت بر حسن اجرای قوانین و احیای حقوق عامه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع و... می‌باشد، جنابعالی با سایر مسئولین در یک کمیته پنج‌نفری، کشور را فارغ از توجهات قانونی اداره می‌کرده‌اید؟ آقای هاشمی رفسنجانی در مقاله‌ای به مناسبت گرامیداشت یاد سید احمد خمینی چنین نوشته‌اند:

«این شورای ۵ نفره (رئیس‌جمهور، نخست‌وزیر، رئیس‌مجلس، رئیس قوه قضائیه و حاج‌احمدآقا) خیلی کارگشا بود. ما پنج نفر هر تصمیمی را که برای مملکت لازم بود، می‌گرفتیم و فرصت این که برویم از مسیرهای قانونی مدتها وقت صرف کنیم نداشتیم.» (اطلاعات ۷۶/۱۲/۲۵)

اخیراً خود شما هم تصریح کرده‌اید که:

«ما چهره‌ای خشن، نفرت‌انگیز، ترسناک، ضدعقل و ضدعلم از اسلام ارائه داده‌ایم... ما در زمان خودمان با انجام برخی عملکردها سبب شده‌ایم که بیش از سه چهارم افراد جامعه از ما جدا شوند... دانشجویان و دانشگاهیان از ما جدا شده‌اند، زنها از ما جدا شده‌اند، جوانها از ما جدا شده‌اند، چه کسی برای ما باقی مانده است؟ آیا این برخوردهای ما درست بوده است؟ (جامعه ۷۶/۱۲/۲۸)

با چنین کوله‌باری چگونه می‌توانید شبها آرام بخوابید؟

نکته سوم: تاریخ نامه‌های مورد بحث را سؤال کرده‌اید و این که در تاریخ صدور آن نامه‌ها پهلوی اول در بین مردم محبوب بوده است و پدر ملت یا ناجی خوانده می‌شده است؟

تاریخ بیانیه اول، با امضای آن سه بزرگوار، ۱۳۰۲/۱/۱۲ هجری شمسی و هنگامی است که رضاخان فرمانده کلی قوا و نخست‌وزیر بود. رضاخان، که آرام آرام تمام مراکز قدرت را با نیروی قزاق به مهار خود در آورده بود، بر طبق یک برنامه از قبل طراحی شده، به دنبال تغییر نظام سلطنتی ایران به جمهوریت از نوع مصطفی کمال (آتاتورک) در ترکیه بود. اگر چه با معیارهای امروزی، نظام جمهوری علی‌الاصول نظامی پیشرفته‌تر از نظام سلطنتی است، اما غرض رضاخان از آن جمهوریت، استقرار حاکمیت مردم نبود. بلکه هدف طراحان و اجراکنندگان داخلی و خارجی، چیزی دیگری بود و به همین دلیل، جنبش جمهوریت رضاخان با مخالفت جدی و شدید شخصیت‌های مستقل، مبارز و وطن‌پرست ملی و دینی روبرو شد که ماهیت حرکت‌های رضاخان را خوب فهمیده بودند.

در مجلس پنجم، این شخصیتها به اعتبارنامه بسیاری از نمایندگان که به دستور رضاخان سردار سپه توسط نیروی قزاق و به زور از صندوق‌های رأی بیرون آورده شده بودند، به سختی اعتراض کردند. شادروانان سید حسن مدرس، دکتر محمد مصدق، مستوفی و پیرنیا از جمله همین اشخاص بودند.

حدود یک ماه قبل از بیانیه یاد شده در بالا، در جلسه پنجم مجلس شورای ملی، مرحوم مدرس با اعتبارنامه وکلای تحمیلی و دست‌نشانده رضاخان مخالفت کرد. برای فهم اهمیت مخالفت مدرس و سایر شخصیت‌های برجسته ملی و مذهبی در آن زمان با اعتبارنامه‌های وکلای دست‌نشانده، باید توجه نمود که مجلس پنجم مأموریت داشت نظام سلطنتی را منحل و به جای آن نظام جمهوری را به ریاست رضاخان اعلام نماید. ابراهیم خواجه‌نوری، نویسنده کتاب «بازیگران عصر طلایی» درباره این جلسه می‌نویسد:

«پس از خطای مخالفت فراکسیون پرجمعیت تجدد با اعتبارنامه آشتیانی، مدرس رفت پشت تریبون، همه ساکت شدند... و همه حس کردند که یک ورق مهم تاریخ و سرنوشت ایران در آن لحظات در کار نوشته شدن است. دوست و دشمن گوشها تیز کردند... جمهوری‌خواهان دیدند دیگر جای تأمل نیست. اگر این سید هر چه در دل دارد بگوید و بعد در روزنامه‌ها منعکس شود، دیگر هیچ طلسمی قادر به برگرداندن رمه در رفته و تار و مار شدن جمهوری نخواهد شد. پس یک چاره بیشتر نیست و آن این است که دهان مدرس بسته شود تا نتواند دنبال نطق خود را که در واقع حکم قتل جمهوری است بگیرد.»

بنابراین، برای برهم زدن برنامه مدرس، یکی از نمایندگان وابسته به رضاخان، به نام بهرامی با مدرس وارد مشاجره شد و سپس به صورت مدرس سیلی محکمی زد. همین سیلی باعث شد که چه در مجلس و

چه در بیرون مجلس موجی علیه رضاخان بوجود آید. مردم به خیابانها ریختند و علیه جمهوری که رضاخان به سبک آتاتورک ترکیه آن را پیگیری می‌کرد به تظاهرات پرداختند و به مجلس هجوم بردند. در این تظاهرات رضاخان نیز مصون از تعرض نماند، به طوری که به دستور او قزاقها به مردم حمله کردند و درگیری شدیدی میان رضاخان و مؤتمن‌الملک (رئیس مجلس) بوجود آمد.

مورخین این سیلی را یکی از رویدادهای بزرگ تاریخ ایران و یکی از سیلی‌های تاریخی جهان نام برده‌اند و شاعر در وصف آن گفته است که:

از آن سیلی ولایت پر صدا شد دکاکین بسته و غوغا به پا شد

ادامه این درگیریها سبب شد که حرکت جمهوری‌خواهی انگلیسیها به رهبری رضاخان به بن‌بست کشیده شود و موقعیت رضاخان متزلزل گردد. به دنبال این وقایع بود که رضاخان سردار سپه و نخست‌وزیر به قم و دیدار علما رفت و انصراف خود را از جمهوریت به علمای قم اعلام کرد. روز بعد بیانیه مراجع سه‌گانه در مورد توقف جمهوریت منتشر گردید.

مورخین می‌نویسند این اعلامیه در تثبیت وضع رضاخان که بعد از سیلی خوردن مدرس به کلی متزلزل شده بود، بسیار مؤثر واقع گردید.

تاریخ بیانیه دوم که فقط امضای دو نفر از آیات عظام اصفهانی و نائینی را دارد، حدود یک سال بعد از بیانیه اول و در هنگامی است که غائله جمهوریت انگلیسی رضاخانی تمام شده است و طرح تغییر سلطنت قاجاریه و انتخاب پهلوی به سلطنت مطرح گردیده است.

در مورد تغییر سلطنت نیز شخصیت‌های مستقل ملی و مذهبی، نظیر مصدق، مدرس، پیرنیا و مستوفی که از بازیهای پشت‌پرده خبر داشتند، مخالفت کردند و بار دیگر جو سیاسی به ضرر رضاخان در حال تغییر بود.

در چنین شرایطی رضاخان، به عنوان رئیس‌الوزراء و فرمانده کل قوا، بعد از خاموش کردن غائله شیخ خزعل به نجف رفت و با علمای نجف از جمله آیات عظام نائینی و اصفهانی دیدار و گفتگو کرد و به آنها قول داد که دومین اصل متمم قانون اساسی را به اجرا درآورد. در این زمان بود که نامه دوم به شرح زیر منتشر گردید:

«بر کافه مسلمین مخفی نماند که هرکس بر علیه حکومت ایرانی قیام نماید مثل کسی می‌ماند که در روز بدر و حنین بر علیه پیغمبر خدا قیام نموده باشد و منزله او به منزله کسانی است که خداوند تبارک و تعالی در کتاب مجید درباره آنها فرموده است (می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدای متعال نور خود را به کمال می‌رساند هر چند که مشرکین مخالف آن باشند) و جزاء مشرک در دنیا قتل است و در قیامت عذاب. بنابراین لازم است به آنها ابلاغ شود که بر حوزه محمدی که ناشر علم رایت اسلامی است تعرض ننمایند و هر کس که برخلاف این امر رفتار نماید از جمله کفاری که محو و اضمحلال این دین مبین را خواهند باشند خواهد بود و بر طبق احکام و دلایل قرآنی تکفیر آنها واجب گردد.»

عبدالهادی حائری نویسنده کتاب «تشیع و مشروطیت» بعد از بحث پیرامون نامه، درباره اصالت آن می‌نویسد: «در اینجا ما نمی‌توانیم در اعتبار و درستی دست‌کم بخشی از این بیانیه شک کنیم.»

علاوه بر این نامه دو امضایی، آیت‌الله العظمی نائینی در دوم اردیبهشت ماه ۱۳۰۳، بعد از ترک ایران و بازگشت به نجف، طی نامه‌ای به سردار سپه و نخست‌وزیر از او تشکر کرد و بعد از «... دعای دوام تائید

حضرت اشرف دامت شوکته در اعتلاء دین و دولت و موجبات تعالی مملکت و ملت ... یک قطعه تمثال مقدس [شاه ولایت علی(ع)] را که از قدیم در خزانه مبارکه محفوظ است» برای او می‌فرستد. در انتهای همین نامه آمده است که: «...انشاءالله باقتضاء فرط اشتیاق و کمال امیدواری که دوره فرمانداری حضرت اشرف دامت شوکته شرف عظیم تاریخی و ذکر جمیل ابدی در صفحات تاریخ به یادگاری گذارد.»

حائری سپس می‌نویسد: «نائینی با فرستادن چنان نامه و عکس خودبه‌خود به موقع و اهمیت سردار سپه در ایران کمک فراوانی کرد.»

این نامه‌ها و مکاتبات درست در آستانه تغییر سلطنت در ایران و در بحبوحه مخالفت رجال ملی و دینی با رضاخان صادر شده‌اند. در همین ایام (آبان ۱۳۰۵) است که توطئه نافرجام قتل سید حسن مدرس به دستور رضاخان به اجرا گذاشته شد.

بعد از تغییر سلطنت و انتخاب رضاخان به پادشاهی، مرحوم نائینی تلگراف شادباشی برای پادشاه جدید می‌فرستد. وی از آن پس نیز به مناسبت اعیاد مذهبی تلگراف تبریک برای رضاشاه می‌فرستاده است. یکبار هم فرزند بزرگ وی به نام علی نائینی، از رضاشاه دیدن می‌کند و نامه و هدایای پدر را که عبارت بوده است از یک حلقه انگشتری و مقداری تربت کربلا به وی تقدیم می‌دارد. (تشیع و مشروطیت، نوشته عبدالهادی حائری).

به طوری که ملاحظه می‌فرمایند صدور نامه‌ها مربوط به زمانی نیست که به قول جنابعالی، پهلوی اول در بین مردم به عنوان پدر ملت یا ناجی خوانده می‌شده است و چهره واقعی‌اش هنوز برملا نشده بوده است. بلکه درست در زمانی است که رجال بزرگ ایران، از روحانی و روشنفکر، خصوصاً مرحوم آیت‌الله سیدحسن مدرس، با احساس خطر سلطه استبداد جدید و استیلای بیگانه به شدت در برابر رضاخان مقاومت می‌کرده‌اند.

۲- پرسیده‌اید که: «شما یک روحانی پیدا کنید که از یک خائن حمایت کرده باشد؟»

از این بیان شما واقعاً تعجب کردم. از یک شخصیت برجسته روحانی با سابقه عضویت در شورای انقلاب و سالها ریاست بر قوه قضاییه جمهوری اسلامی، چنین اظهاراتی جداً تعجب‌آور است. آیا واقعاً شما یک روحانی نمی‌شناسید که از یک خائن حمایت کرده باشد؟

رهبر فقید انقلاب در کتاب «ولایت فقیه- حکومت اسلامی» (چاپ انتشارات آزادی قم) در چند نوبت از «آخوندهای درباری» نام می‌برند نظیر:

«... آخوندهای درباری که دین را به دنیا می‌فروشد، از این لباس خارج و از حوزه‌ها طرد و اخراج شوند». (ص ۱۶۴)

«آخوندهای درباری را طرد کنید. باید جوانهای ما عمامه اینها را بردارند. عمامه این آخوندهایی که به نام فقهای اسلام و به اسم علماء اسلام این طور مفسده در جامعه مسلمین ایجاد می‌کنند، برداشته شود.»

جناب آقای اردبیلی به نظر شما منظور رهبر فقید انقلاب از آخوندهای درباری چه کسانی بوده‌اند؟ آیا دربار پهلوی خائن به ملت و مملکت نبود؟ آیا روحانیونی نبودند که از این مرکز فساد و خیانت حمایت می‌کردند؟ من میل ندارم که فهرست اسامی روحانیون با نام و نشان و بی‌نام و نشان را که طی ۵۷ سال نهضت پهلوی اول و دوم از آنها حمایت می‌کرده‌اند، در اینجا بیاورم. اما شما بدانید که این حمایت‌ها در

حافظه تاریخ ثبت می‌باشد.

۳- بیان داشته‌اید که: «اگر قرار باشد حمایت از کسی را در صد سال قبل و در شرایط متفاوت با صد سال بعد ملاک قضاوت قرار دهید و علم نمایید، بی‌انصافی و خیانت است.»
بی‌تردید این منطق حق و درستی است. قطعاً به هنگام قضاوت درباره رفتار شخصیت‌های برجسته تاریخ، می‌بایستی شرایط زمانی و مکانی را مدنظر داشت.

براساس این منطق در واقع شنونده و خواننده از سطحی‌نگری و قضاوت‌های عجولانه پرهیز داده می‌شود. براساس این منطق اگر یک مجتهد برجسته و بزرگوار و با تقوا، همچون آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، در زمانی نامه‌ای نوشته است که با دیدگاه‌های رایج امروز ما سازگار نیست، نباید در حق او بی‌انصافی کرد و او را به سازشکاری متهم ساخت، بلکه باید به جای به کار بردن روش‌های تخریبی و زدن برچسب‌های مخرب، به عمق مسائل پرداخت و شرایط زمان را بررسی کرد و سپس پذیرفت که این عالم ربانی، نه از روی علایق یا نیازهای دنیوی یا ضعف شخصی چنین نامه‌ای را نوشته است. بررسی و توجه تاریخی نشان می‌دهد که این بزرگوار که تمایل چندانی به مشارکت در این قبیل امور و درگیری در سیاست نداشته و اصولاً شخصیتی غیرسیاسی بوده و رسالتی فراتر از مسائل زودگذر سیاسی برای خود قائل بوده است. در آن بیانیه ایشان تنها یک اجتهاد سیاسی (یا دینی) کرده است. حتی اگر در ارزیابی وضعیت سیاسی دچار اشتباه و خطا هم شده باشد، چیزی از مقام او نمی‌کاهد و نباید خدای ناکرده او را به همکاری با پهلوی متهم ساخت.

اما احتجاج ما با شما این است که شما برای قضاوت درباره شخصیت‌های خدمتگزار ایران و اسلام از دو معیار استفاده می‌کنید: یکی برای روحانیون و دیگری برای روشنفکران. در مورد روحانیون، شما از یک منطق استفاده می‌کنید. شرایط زمان را در نظر می‌گیرید و سعی می‌کنید کار او را «توجیه کنید». و اگر هم نشد، در نهایت او را «روحانی‌نما» خطاب می‌کنید. زیرا تصور می‌کنید که ساحت روحانیون مقدس‌تر از این نوع حرف‌ها باشد. اما در مورد روشنفکران این منطق را به کار نمی‌برید. مثلاً اگر دکتر مصدق و مهندس بازرگان و یا ملیون، در مقطعی از زمان و در شرایط ویژه‌ای از جنبش ضداستبدادی، شعار «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» را مطرح می‌ساخته‌اند، امروز آنها را با معیارهای دوران انقلاب و بعد از آن می‌سنجید و بررسی می‌کنید و به ناحق آنان را با عناوین موهوم محکوم می‌نمایید! اشکال در دوگانگی این منطق یک سویه‌نگر به تاریخ است. و این آن چیزی است که نسل جدید و جوان ما را دچار تحیر و سردرگمی تاریخی نموده است.

آن مقاله نه کیفرخواستی علیه روحانیون و علمای اسلام و نه دفاعیه‌ای از تمامی روشنفکران بوده است؛ بلکه غرض از آن مقاله اعتراض به همین یک سویه‌نگری در تاریخ و دفاع از مظلومیت روشنفکران ایران به طور عام و روشنفکران ملی- مذهبی به طور خاص بوده است.

حق این است که به نسل جوان و جدید آموزش دهیم که در فرایند پرتلاطم تاریخ یک صدساله اخیر کشورمان و در جنبش ضداستبداد و ضد استیلاهای خارجی، شخصیت‌های برجسته‌ای اعم از روحانی و روشنفکر، بروز و ظهور داشته‌اند و هر یک به فراخور امکانات و شرایط خاص زمان، با اجتهاد دینی یا سیاسی خود به کشور و ملت خویش خدمت کرده‌اند و همه ما امروز وامدار آن هستیم و همچنین از هر دو

گروه کسانی بوده‌اند که نه براساس اجتهاد سیاسی و یا دینی و انجام تکلیف ملی و یا دینی خود، بلکه با انگیزه‌های مختلف فردی و دنیاپرستی به حمایت از مستبد فاسد و خائن وابسته به بیگانه برخاسته و راه خیانت پیموده‌اند.

در آموزش به نسل جدید و جوان کدام روش بهتر و مؤثر است؟ آیا بهتر نیست که قضاوت‌های خود را متعادل و منصفانه کنیم؟

بار دیگر برای شما توفیق جلب رضایت حق و خدمت به خلق را آرزو می‌نمایم.

با سلام و تشکر مجدد

دکتر ابراهیم یزدی

۱۴ تیر ۱۳۷۷